

تئوری توطئه نفتی در پشت مبارزه با تروریسم مخفی شده است

زباله، از کنار خیابانهای نیویورک و در حال حمل توسط خودروهای حمل و نقل زباله، مشخص بود و استاد درس شانناژ و تخریب شخصیت که بصورت درس چهار واحدی در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی عرضه می شد، بصورت خیلی عادی از این فن آوری سخن می گفت و آنرا نماد قدرت عملی و پیشرفت آمریکا در علوم فضائی و انتقال و فرآوری اطلاعات توصیف می کرد.

در طول جنگ تحمیلی نیز مشخص بود که علیرغم رعایت تمام نکات و جوانب مربوط به جابجائی نیروهای سرفراز اسلام، اطلاعات مربوط به نیروهای ایران توسط ماهواره های جاسوسی ردیابی می شود و طبعا در اختیار دشمن بعثی قرار می گرفت که این خود حدیث دیگری بود. در جوار در اختیار قرار دادن سلاحهای پیشرفته کلاسیک و کشتار جمعی و گازهای شیمیائی و ... که توسط نیروهای صدام حسین بر علیه ما بکار گرفته شد.

حال پس از گذشت سالهای متمادی که قطعا زمان کافی برای افزایش کارائی لازم در زمینه بهبود فناوری های علوم هوا- فضا برای آمریکا بوده، چگونه است که این کشور عریض و طویل که در واقع حداقل در زمینه نظامی حرف اول را در جهان می زند، عاجز از تشخیص محل اختفای بن لادن است و بمباران های سنگین کور و هوائی را بجای یافتن وی روی زمین برگزیده است؟

جالب اینست که بجز ورود تعداد معدودی از نیروهای ویژه هوابرد (تیپ ۱۹۶ چترباز و وابسته به نیروی دریائی) که همگی جزو

مسائل مطرح را با دید دیگری نیز بررسی نمود و به نتایجی دست یافت.

از نکات قابل توجه در این زمینه و یکی از دلایل عدم صحت ادعای آمریکا در خصوص توجیه عملیات هوائی باصطلاح «ضد تروریستی» این کشور و در یک کلمه «نداشتن صداقت» آمریکا اینک، همه می دانند ایالات متحده آمریکا بر اساس اطلاعات واصله از ماهواره های جاسوسی خود، هر ساعت از



شبانه روز که اراده نماید، جابجائی و تحرک هر گروهی را که فقط مکان او را ردیابی کرده باشد، می تواند تعقیب نموده و تشخیص دهد. نگارنده در سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ که در آن کشور مشغول به تحصیل بودم بعنوان یکی از بخشهای آموزشی خود، شاهد نمایش فیلمی بودم که توسط ماهواره های جاسوسی آمریکا از ارتفاع ۳۵ هزار کیلومتری کره زمین تهیه و ارسال شده بود. در این فیلم مشاهده می شد که حتی مارک قوطی شیر در کیسه های ضخیم

با فرونشستن تدریجی گرد و غبار ناشی از فروریختن دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویورک و آغاز عملیات بازسازی بخشی از وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در واشنگتن، کم کم واقعیات مربوط به این حملات انتحاری و اهدافی که آمریکا از این رهگذر در حال دستیابی به آنها است، آشکار می شود.

آمریکا بر اساس آنچه تا امروز در سطح بین المللی مطرح کرده و مواضعی که بشدت بر آنها پافشاری می کند، انفجارهای نیویورک و واشنگتن، نتیجه عملیات انتحاری گروه تروریستی القاعده و وابسته با اسامه بن لادن، ثروتمند ناراضی سعودی و در بستر گروه طالبان که تا مدتی پیش بر افغانستان حکم می راندند، بوده و این انفجارها عملیاتی تروریستی ارزیابی شده و با همین مستمسک، حملات هوائی شبانه روزی آمریکا و انگلیس برای براندازی تروریسم در افغانستان و سپس دیگر مناطق کره ارض که آمریکا احساس نماید ریشه های شجره تروریسم در آنها وجود دارد، دنبال خواهد شد. سومالی، عراق، فیلیپین، و احتمالا بخشی از اندونزی، هدف های بعد از افغانستان هستند که در حال حاضر نیز نیروهای آمریکائی در قالب گروه های ضد تروریستی وارد فیلیپین (که خود حیاط خلوت آمریکا بوده و هست) شده و دنبال یافتن و از بین بردن ابوسیف و اعضای گروه او هستند.

به تصور بسیاری از ناظرین، به عملیات آمریکا و متحد او انگلیس در این زمینه می توان از زاویه دیگری نیز نگریست و تجزیه و تحلیل

نیروهای زبده این کشورند، بطور کلی سیاستهای راهبردی آمریکا در این جنگ، (بر خلاف جنگ خلیج فارس که منجر به اخراج نیروهای عراقی از کویت شد) باین صورت طراحی شده بود که عامل نیروی انسانی در این بازی، به نفع استفاده از بمباران های هوایی و اطلاعات طبقه بندی شده فضائی، کنار رود. آیا مقصود اعلام شده که همان دستگیری و یا کشتن ملاعمر و بن لادن و اطرافیان آندو بود، از راه حملات زمینی به کشوری فقیر و ویرانه امکان پذیر نبود؟ مهمترین نکته ای که در این بین باید به آن توجه شود اینست که هر چه بمبارانهای هوایی کوههای سر به فلک کشیده هندوکش و «تورابورا» ادامه می یافت، می شد ادعا کرد که بن لادن جان بدر برده و روزی دیگر در زمان و مکانی که لازم باشد، بار دیگر سربلند کند و بهانه ای دیگر به دست داده و حملاتی دیگر را در پی داشته باشد.

سوالی که در این بین به هر ذهن ساده ای می رسد، اینکه ماهواره ای که حدود سی سال

پیش مارک قوطی شیر را در شب ظلمانی عیان می کند، چگونه نمی تواند تروریست های افغانی را که قطعا دارای اسلحه، خودرو و ... هستند در نقطه ای خاص (کوههای تورابورا)

آمریکا با چنگ و دندان

قیمت های نفت را پایین

نگه داشته تا اقتصاد شکننده

داخلی و همچنین متحدان

اروپائی اش بیش از این

دستخوش مشکلات ناشی از

رکود اقتصادی نشود

مشخص کند. ماهواره هائی که وجود معادن رادر زیر زمین باطالع متخصصین می رسانند، چگونه بن لادن را روی زمین (حتی در داخل

غارها) پیدا نمی کنند؟
آیا بن لادن از آغاز حملات تاکنون از غارها بیرون نیامده است؟ بنظر می رسد پاسخ روشن است. بن لادن زنده می ماند تا وقت دیگری کشتن او بهانه دیگری برای آمریکا فراهم کند. این بهانه هر مشکلی را که داشت، حداقل باعث شد که نیروهای ارتش آمریکا در ازبکستان و قرقیزستان پایگاه هوایی بسیار معتبر و کاملی بوجود آورند و قضیه وقتی جالبتر می شود که بدانیم ایندو کشور هم مرز قزاقستان اند و قزاقستان هم بر اساس برآورده های فن سالاران ژئوفیزیک و نفت، به بزرگترین کشور تولیدکننده نفت خام جهان تبدیل خواهد شد و با به نتیجه رسیدن عملیات استخراج نفت که زمینه های آن حتی قبل از حملات آمریکا به تروریست ها در منطقه افغانستان آغاز شده بود، عربستان سعودی را نیز پشت سر خواهد گذاشت!

آینده انرژی دنیا، چشم به منطقه دریای خزر و کشورهای اطراف آن دوخته و عطش بلعیدن نفت، مانع از آرامش غولهای نفتی است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که جنگ افغانستان، جنگ علیه تروریست ها و برقراری آزادی و امنیت نبوده و نیست و افراد بدبین آنرا جنگی بر سر نفت ارزیابی می کنند.

این شیوه قدیمی و همیشگی استعمارگران پیر (انگلیس، هلند، بلژیک) و نو استعمارگر (آمریکا)، بوده که با نشان دادن در باغ سبز و معطوف نمودن حواس و اذهان جهانیان به واژه هائی چون آزادی، امنیت و ... خود با انحراف حساب شده ای بسمت مقصود اصلی می روند.

اگر کمی به حافظه مان فشار بیاوریم و بجای افغانستان به کنگو توجه کنیم و کودتا بر علیه پاتریس لومومبا (رئیس جمهور منتخب و محبوب کنگو که متهم به پیروی از مشی سوسیالیستی بود) را در ذهن زنده کنیم، عین همین جریان (حفظ آزادی، برقراری ثبات و امنیت و بهبود وضع زندگی افراد فقیر و ...) را دستاویز گروهیان موسی چومبه برای قتل لومومبا و حل کردن جنازه وی در اسید مشاهده می کنیم و حال بماند که کنگو در زمان لومومبا قصد داشت که معادن غنی و پر ارزش الماس کاتانگا را ملی کرده و همچنین شرکت



عامل استخراج مس آنکونداران نیز استخراج و تولید و استخراج و فروش سرمایه های ملی خود را، خود بدست گیرد. این امر به مذاق حکومت‌های بلژیک (الماس) و ایالات متحده (مس) خوش نیامد و دیدیم که چگونه لومومبا را مقتول و معادن را تصاحب کردند.

کودتای پینوشه بر علیه آگنده در شیلی نیز مصداق دیگری از این رهگذر است. با توجه به اینکه شیلی در آن برهه از زمان، بزرگترین تولیدکننده مس جهان و شرکت «آی-تی-اندنی» آمریکا، عامل استخراج و فرآوری مس شیلی بود و باز هم قصه قدیمی ایجاد و برقراری آزادی در شیلی و کودتا بر علیه دکتر آگنده تکرار شد.

با توجه به کافی بودن مثال‌ها، با اشاره‌ای به جریان کودتای ضد مردمی علیه حکومت ملی دکتر مصدق که قصد داشت خود بر منابع خدادادی اش حاکم باشد در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بدست مشتی رجاله و اوپاش در کشورمان و فشارها و تحمیلاتی که از روز به ثمر نشستن انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شروع و همچنان با گذشت روزها بیشتر و بیشتر شده، می‌شود، تا این بخش از مطلب را پایان می‌دهیم و فقط اضافه می‌کنم که جرم انقلاب اسلامی، عدم سازش با آمریکا و عدم حفظ منافع او در منطقه است و بس.

بازگردیم به مسئله حمله افغانستان تحت لوای حفظ آزادی و مبارزه با تروریسم! یک مطلب کوچک در این میان باید یادآوری شود و آن اینکه اکنون در صحنه بین‌المللی سه نفر از اعضای هیأت حاکمه آمریکا مطرحند: بوش (رئیس جمهوری)، دیک چینی (معاون رییس جمهوری) و خانم کاندولیزا رایس (مشاور امنیت ملی) دولت آمریکا.

بوش و دیک چینی هر دو از مدیران ارشد شرکت‌های نفتی مولتی‌نشنال آمریکا بودند و حسب قانون (هنگام انتخاب شدن آن‌هم به فضاحتی که دنیا شاهد بود و با حکم دادگاه فدرال) ناچار به استعفا از سمت‌های نفتی خود شدند و خانم کاندولیزا رایس نیز مدیر ارشد شرکت نفتی شورون (که مشتمل بر سه شرکت یونیکال استاندارد اوپل آو کالیفرنیا و سوکونی و اکیوم) بود وی همچنین در سمت مشاور عالی انرژی در سازمان ملی انرژی

آمریکا بر تمام شرکت‌های عامل نفت در آمریکا اشراف داشته و در واقع تعیین‌کننده سیاست‌های نفتی آمریکا در سطح کلان است. زالمی خلیل زاد نماینده رئیس‌جمهوری آمریکا در امور افغانستان نیز فردی افغانی الاصل و نماینده سابق شرکت نفتی «یونیکال» در افغانستان است که به بررسی مسیر و چگونگی احداث خطوط لوله فرضی نفت افغانستان (از چاه‌های نفتی این کشور در مرز ازبکستان) پرداخته و گزارش خود را به شرکت مذکور تسلیم نموده است.

بقرار اعلام مطلعین نفتی، ناامنی در افغانستان در این گزارش به عنوان موانع اصلی احداث این خطوط لوله تذکر داده شده که تغییرات بوجود آمده در افغانستان و از بین رفتن طالبان را می‌توان به عنوان گام‌های اولیه در زمینه این گزارش به شرکت یونیکال، ارزیابی کرد.

از نظر آمریکا، تولید بیشتر به مفهوم نفت ارزانتر، هزینه‌های کمتر تولید و انتقال در آمدهای بیشتر شرکت‌های نفتی است. حکومت قزاقستان از دخالت آمریکا در زمینه اکتشاف و استخراج و تولید نفت خام این کشور مسرور است ولی گرفتاری اصلی این کشور محاط بودن قزاقستان در خشکی و در نتیجه عدم دسترسی به نفت کش‌های بدن وسیع ULTRA-LARGE-CROUD-CARRIER (U.L.CC) است که در هر بارگیری حدود ۵۰۰ هزار بشکه نفت خام یا بیشتر را حمل می‌کنند و بعلت بالا بودن ظرفیت، هزینه حمل کمتری به هر بشکه نفت خام تعلق می‌گیرد.

کوتاهترین و ارزانترین خط لوله (احتمالی) انتقال نفت خام قزاقستان به بازارهای مصرف جهانی از مسیر دریای خزر خلیج فارس، مسیر ایران است که ناگفته پیداست اختلافات بین ایران و آمریکا، این راه را بصورت بن‌بست در آورده و قزاق‌ها نمی‌توانند از طریق ایران نفت خود را به دریای آزاد برسانند.

راه حل ثانوی در قالب رفع این مشکل، توسط شرکت نفتی یونیکال از مسیر افغانستان به بندر کراچی یا مولتان پاکستان مطرح شده است که چنانچه در سطور بالا ذکر شد، در پی تحقیقات و اقدامات زالمی خلیل زاد مشاور فعلی رئیس‌جمهوری آمریکا در امور

افغانستان هنگامی که بعنوان نماینده شرکت یونیکال مشغول بکار بود، طراحی و اعلام شده است. خلیل زاد در مقاله‌ای که در نشریات «فارین افرن» و «واشنگتن کوآرتلی» چاپ نموده، اظهار داشته که افغانستان می‌تواند یک مسیر ارزشمند برای انتقال منابع انرژی دریای خزر و نیز دسترسی به بازارهای آسیای میانه باشد.

سوابق زالمی خلیل زاد چندان درخشان نیست. وی در دولت رایگان بعنوان یک مقام وزارتخانه‌های امور خارجه و دفاع، به تجهیز مجاهدین افغان در قالب جنگ با شوروی (سابق) می‌پرداخت و در دهه ۱۹۹۰ چنانچه در سطور بالا اشاره شده، در سمت مشاور ارشد شرکت نفتی یونیکال در مورد طرح خط لوله افغانستان خدمت می‌کرد.

روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس درباره این شخص نوشته است: طرح ۲۰۰ میلیون دلاری زالمی خلیل زاد مبتنی بر احداث خط لوله ۸۳۰ مایلی (قریب ۱۲۵۰ کیلومتری) از منطقه ای بنام دولت دمکرات‌ها در زمان بیل کلینتون از طریق سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان (آی اس آی) جهت کمک به برقراری یک رژیم قوی و با ثبات و مقتدر در کابل به پا گرفتن هر چه بیشتر دولت طالبان کمک کرد و در این زمینه کار را بجائی رسانید که حتی حقوق برخی از مقامات ارشد و طراز اول طالبان نیز توسط آمریکا و با واسطگی سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان پرداخت می‌شد.

توصیه خلیل زاد در این خصوص مرتبط با حفظ امنیت و برقراری بدون دردسر جریان نفت بسیار با ارزش شرکت یونیکال بود.

با توجه به مزاحمت‌هایی که میهمان «خودخوانده» طالبان یعنی اسامه بن لادن، عضو الیگارشسی سعودی و زیر مجموعه یکی از پنج خاندان با نفوذ در نظام قبیله ای عربستان با انفجار دو سفارتخانه آمریکا در شرق آفریقا و همچنین انجام ترتیبات مربوط به انفجار ناشی از حمله افراد ناشناس به کشتی جنگی آمریکا در خلیج عدن بوجود آورد، شرکت یونیکال طرح خود را کنار گذاشت و عذر خلیل زاد را نیز محترمانه خواستند و او به موسسه پژوهشی «راند» رفت. این امر مقدمه‌ای شد تا بی‌اعتمادی آمریکا به رژیم

گفتگوی تمدن‌ها و علمدار مصالحه جهانی بر سر عزت، حکمت و مصلحت برای همه بشریت است، نشان می‌دهد که آمریکا شانس چندانی برای ایجاد فضائی نرم و قابل گفتگو باقی نگذاشته است.

بهر حال شرایط حاد بوجود آمده چشم‌انداز مبهمی را پیش رو گسترده و تنها گذشت زمان واقعیت‌ها را روشن خواهد کرد.

در خبر منتشره در این زمینه آمده است که این حضور سنگین و طولانی مدت آمریکا در منطقه نیازمند تاسیس یک پایگاه هوائی ثابت در جمهوری قرقیزستان است. اگر چه ساخت این پایگاه و حضور نظامی درازمدت آمریکا در آسیای میانه بعنوان مراقبت در دوران پس از جنگ افغانستان مطرح می‌شود ولی این توجیهات رسمی چندان دارای ارزش و اعتبار نیست.

فن سالاران نفتی جهان که نظریاتشان در نشریات معتبر نفتی و غیر نفتی از جمله «میدل

ضدبشری طالبان آغاز شود که نتیجه آن قطع حمایت کلینتون از این گروه و سرانجام قلع و قمع آنها در زمان رئیس‌جمهوری بعدی (جرج بوش) و برپائی دولت موقت به سرپرستی یکی از معتمدین قبایل افغانستان که در طول حکومت کمونیستها و طالبان در آمریکا به اداره چندرستوران زنجیره‌ای متعلق به خود و دیگر بستگانش مشغول بود و اکنون توسط آمریکا به سمت نخست‌وزیری افغانستان منصوب شده است، شد.

آگاهان بازار جهانی نفت، پایین بودن حیرت‌انگیز قیمت نفت خام را در شرایط فعلی طبیعی نمی‌دانند. گروهی معتقدند آمریکا با جنگ و دندان قیمت‌های نفت را پایین نگه داشته تا اقتصاد شکننده داخلی و همچنین متحدان اروپائی‌اش بیش از این دستخوش مشکلات ناشی از رکود اقتصادی نشود، چرا که افزایش قیمت حامل‌های انرژی (که مهم‌ترین آنها نفت خام است) به رکود اقتصادی و افزایش بیکاری کمک می‌کند و این سمی است که بدنه شوک زده آمریکا را فلج خواهد کرد و بهر قیمت باید از آن اجتناب نمود. برای گذر از این بحران فقط یک راه پیش پای بوش و دولت آمریکاست و آنهم استفاده از حملات ۱۱ سپتامبر برای به چنگ آوردن نفت آسیای میانه است.

در راستای همین سیاست، در دهم دی ماه ۱۳۸۰، خلیل زاد، توسط بوش بعنوان نماینده ویژه رئیس‌جمهور در امور افغانستان منصوب گشت، کارمند سابق شرکت نفتی یونیکال حضور خود در سمت جدید را «یک فرصت خوب برای افغانستان» اعلام کرد.

بر اساس اطلاعات منتشره، مذاکرات محرمانه «وندی چمبرلین» سفیر آمریکا در پاکستان، با وزیر نفت پاکستان در خصوص از سرگیری پروژه شرکت یونیکال نیز انجام شده است.

گفته‌های مکرر بوش، رامسفلد و دیگر مقامات آمریکائی حاکی از قصد آمریکا برای حضور نظامی چندین ساله در آسیای میانه است که این امر در صفحه اول روزنامه معتبر و متنفذ نیویورک تایمز در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۰۲ (نوزدهم دی ماه هشتاد)، به صراحت چاپ شده است.

این شیوه قدیمی و همیشگی

استعمارگران پیر (انگلیس،

هلند، بلژیک) و نو استعمارگر

(آمریکا)، بوده که با نشان

دادن در باغ سبز و معطوف

نمودن حواس و اذهان جهانیان

به واژه هائی چون آزادی،

امنیت و... خود با انحراف

حساب شده‌ای بسمت مقصود

اصلی می‌روند

ایست اکونومیک»، «دایجست»، «میدل ایست اکونومیک سروی»، «عرب پریس سرویس» بولتن ا. پی. داو جونز و بولتن رویتر و بسیاری از رسانه‌های دیگر منتشر می‌شود، عمیقاً معتقدند که شرکت یونیکال در قضایای افغانستان و کشتارهای آن دست دارد و بعنوان آلترناتیو امیدوارند که آمریکا بر سر عقل آمده و با ایران معامله کند. اما افسوس که بنظر می‌رسد تئوریهای توطئه فرصت چندانی برای دولت بوش جهت اندیشیدن در این مورد باقی نگذارد.

اظهارات بوش در خصوص حمله به ایران و بکار بردن کلماتی که در عرف دیپلماتیک جایی ندارد، آنهم به کشوری که پیشنهاددهنده